

خدیجه جابری ما را تنها گذاشت



اندوهش

غروبی دلگیر است

در غُربت و تنهایی.

هم‌چنان که شادی‌اش

طلوع همه آفتاب‌هاست

...

خدیجه جابری در روز ۱۹ فروردین پس از یک بیماری کوتاه، در بیمارستانی در شهر کرمانشاه درگذشت. خدیجه از هواداران اولیه‌ی «راه‌کارگر» بود. او در سال‌های پیش از انقلاب ۵۷، به‌عنوان معلمی فداکار و مبارز در مدرسه‌های محلات زحمتکش‌نشین کرمانشاه تدریس می‌کرد. معلمان کرمانشاه نقش مهمی در مبارزات ضد سلطنتی دوران انقلاب داشتند، و خدیجه همراه با دیگر معلمان مدرسه‌اش در محله‌ی زحمتکش‌نشین اربابی، از شمار آنان بودند.

خدیجه پس از مدتی فعالیت در سال‌های نخست انقلاب در کرمانشاه، در سال ۵۹ در کرج ساکن شد. در همین هنگام بود که او را پس از سال‌ها دبیری به دلیل افکار مترقی‌اش از کار اخراج کردند. در این دوره، خانه‌ی او تا سال‌ها به‌عنوان محل برگزاری جلسات و دیگر فعالیت‌های سازمان مورد استفاده قرار می‌گرفت و او در آن شرایط سخت از هیچ کمکی به نیروهای سازمان دریغ نمی‌کرد. کمک‌های مالی ارزشمند او تنها یکی از جلوه‌های این یاری‌ها بود.

خدیجه در سال ۶۲ با رفیق شهید ابراهیم نجاران ازدواج کرد. این دو به‌دنبال مشکلات امنیتی که دامن‌گیر رفیق ابراهیم شده بود، در فروردین سال ۶۴ مجبور به ترک کرج و انتقال به شهر ساری شدند. در جریان این انتقال، به‌سبب کنترل رژیم بر تماس‌های تلفنی با خارج از کشور، ماموران رژیم موفق شدند تور وسیعی برای شکار نیروهای سازمان بگسترانند. بخش زیادی از فعالان سازمان توانستند با هوشیاری از آن دام بگریزند، ولی متأسفانه خدیجه و همسرش دستگیر شدند.

آن دو بلافاصله پس از دستگیری تحت شکنجه‌های جسمی و روحی وحشیانه‌ای قرار گرفتند. ابراهیم که اطلاعات مهمی از نیروهای سازمان داشت با مقاومت بسیار لب‌رازش را نگشود و نیروهای سازمان را از ضربه بیش‌تر مصون نگه داشت. وی در حالی‌که به ۱۲ سال حبس محکوم شده بود، در جریان قتل‌عام زندانیان

سیاسی در سال ۶۷ به دار آویخته شد. مرتضوی، دادیار شهرستان کرج، رفیق ابراهیم را در روز اول کشتار کمونیست‌ها، یعنی ششم شهریور، همراه با عده‌ای دیگر از محکومان شهرستان کرج، با عجله به جوخه‌ی دار سپرد تا جلوی هرگونه اختلال احتمالی در نقشه‌ی کشتار زندانیان کمونیست را در زندان کرج بگیرد.

خدیجه اما در اثر شکنجه‌های به‌ویژه روحی دچار مشکلات جدی روانی شد. او با حفظ موضع سخت در مقابل زندانبانان، هیچ‌گونه اعتمادی به آن‌ها نداشت و در سال ۶۹ حتی حاضر به ترک زندان نشد. مدت‌ها طول کشید تا وی به اصرار خانواده حاضر شد که زندان را ترک کند. او در همان حال، خبر اعدام ابراهیم را نیز باور نداشت، و این ناباوری سال‌ها بر روح حساسش پنجه افکند. زخم و آثار شکنجه‌های جان‌کاه تا ۲۸ سال پس از آزادی، و تا آخرین روزهای زندگی روح و روان خدیجه را رها نکرد؛ تا آن‌جا که پس از یک بیماری عفونی و بر اثر بی‌مبالاتی تیم معالج‌اش، تن رنجورش بیش از آن تاب نیاورد، و با رفتنش دوستان و بستگانش را در بهت و حسرت بی‌پایان فرو برد. گل زندگی خدیجه در نخستین ماه بهار پرپر شد؛ اما، امید که تحقق آرزوهای نیک و زیبای او و ابراهیم بیش از این نیاید.

سایت «راه‌کارگر»

۲۵ فروردین ۱۳۹۷